**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر**

**14031201**

**متن خام**

**جلسه 91**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

من چکیده بحث واجب تخییری را عرض کنم مقدمه ای برای بحث حقیقت واجب کفایی. در واجب تخییری ما عرض کردیم که دو مبنا ثبوتاً معقول به نظر می­رسد یک مبنا این است که واجب تخییری بازگشت می­کند به وجوب احدهما یعنی جامع انتزاعی به اصطلاح یک مبنا این است که واجب تخییری بازگشت می­کند به دو وجوب مشروط، هر یک از دو عدل واجب است به شرط ترک عدل دیگر.

در مقام اثبات هم بستگی دارد ظهور دلیل به چه شکل باشد ما عرض کردیم واجب تخییری گاهی اوقات به دلیل اینکه دو عدل در یک دلیل ذکر شده­اند گفتند اعتق رقبةً او تصدّق علی ستین مسکینا خب این معنایش این است که احدهما واجب است اشکال ثبوتی ندارد اثباتاً هم ظهور دلیل با او مساعد هست باید بشود اخذ کرد

ولی گاهی اوقات واجب تخییری به دلیل این هست که در دو دلیل در هر یک از آنها یک عدل را ذکر کرده خب صحبت سر این است که چرا با وجود کفایت هر یک از دو عدل در هر دلیل فقط یکی را ذکر کرده ما عرض کردیم دو شکل تصویر دارد یکی اینکه ما بگوییم مثلاً از باب مثال بوده است و برای اینکه مکلف راحتتر بتواند عمل کند یک عدلش را که برای او نزدیکتر بوده راحتر بوده آن را بیان کرده این یک جور خب اگر این باشد این معنایش این است که در واقع احدهما واجب بوده ولی در مقام اثبات در یک دلیل این عدل را گفته چون مکلف با این علم بیشتر مانوس بوده در یک عدل آن یکی را گفته چون مکلف با آن یکی بیشتر مانوس بوده این یک شکل.

یک شکل دیگری هست که مخاطب ما در دو دلیل دو فرد مختلف هستند که خارجاً اگر به احدهما به هر کدام از اینها امر کنید فقط یک عدل خاصی را اتیان می­کند کان از این دو عدل یک عدلش برای مخاطب ما مفروض الترک است خب این معنایش این است که یک نوع واجب مشروط هست تویی که آن عدل را ترک می­کنی این عدل را بیاور ظاهرش این است که واجب مشروط هست به دلیل مفروض بودن ترک عدل دیگر امر به یک عدل معین کرده

البته یک فرض سومی هم وجود دارد آن فرض این است که یکی از دو عدل را که امر کرده به دلیل اینکه افضل افراد واجب هست مثلاً عتق رقبه افضل هست تصدق بر ستین مسکینا اقل المجزی هست خب در یک دلیل ناظر به اقل المجزی هست در یک دلیل ناظر به افضل الفردین هست علتی که در هر دلیل یکی از اعدال را ذکر کرده این است که هدف از این دلیل و غرض از این دلیل با غرض از دلیل دیگر فرق داشته خب اینجا اینکه در مقام ثبوت تکلیف به چه نحو بوده دیگر از دلیل اثباتی استفاده نمی­شود چون دلیل اثباتی دقیقاً به مصب وجوب کار ندارد یکی از آنها بخواهد اقل المجزی را بیان کند یکی از آنها می­خواهد افضل الفردین را بیان کند ثبوتاً ممکن است وجوب تعلق گرفته باشد به احدهما یا ثبوتاً وجوب تعلق گرفته باشد به هر دو طرف به شرط ترک عدل آخر یعنی هر دو ثبوتاً امکان دارد ولی دلیل اثباتی ناظر به آن حیث نحوه ثبوت وجوب نباشد یک جنبه دیگری را ناظر باشد که با هر دو این جعلهای ثبوتی سازگاری دارد اینجا دیگر نمی­شود تعیین کرد که وجوب ثبوتی به چه شکل هست

**واجب کفایی**

خب اینها محصل عرائض ما تا اینجا مرحوم آخوند در واجب کفایی این طوری بیان می­کند عبارت مرحوم آخوند را عرض کنم

فصل في الوجوب الكفائي‏

و التحقيق أنه سنخ من الوجوب و له تعلق بكل واحد بحيث لو أخل بامتثاله الكل لعوقبوا على مخالفته جميعا ...

واجب کفایی یک سنخ خاصی از وجوب است فرق بین واجب کفایی و واجب عینی در متعلَق نیست در خود وجوب هست ثمره این تفاوت در این هست که یعنی اینکه وجوب کفایی فرقش با وجوب عینی چیست از این آثار ما فرق را درک می­کنیم اثر وجوب کفایی این است که اگر همه این واجب را ترک کردند هیچ کس نیاورد همه مجازات می­شوند ولی اگر یکی از اینها آورد تکلیف از دیگران هم ساقط می­شود از همه ساقط می­شود

و إن سقط عنهم لو أتى به بعضهم و ذلك لأنه قضية ما إذا كان هناك غرض واحد حصل بفعل واحد صادر عن الكل أو البعض.

كما أن الظاهر هو امتثال الجميع لو أتوا به دفعة و استحقاقهم للمثوبة و سقوط الغرض بفعل الكل كما هو قضية توارد العلل المتعددة على معلول واحد.

می­گوید که ظاهر این است که اگر همه این فعل را انجام داده باشند فرض کنید قرار است یک بنده خدایی را از خواب بیدار کنند که یک نفر صدا بزند که این بیدار بشود اگر حالا دو نفر هر دو با هم صدا بزنند امتثال به فعل هر دو واقع می­شود چون آن غرض که بیدار کردن آن بنده خداست مستند به فعل هر دو هست هر دو به وسیله این فعل آن غرض را تامین کردند ببینید یک بحثی هست که اگر دو تا شی باشند که هر کدام اگر مستقل باشند آن معلول را ایجاد می­کنند حالا اگر اینها با همدیگر جمع بشوند اینها هر دو جز العله می­شوند برای تحقق معلول مثلاً من به پدرم احترام می­گذارم به استاد خود هم احترام می­گذارم حالا اگر پدر من استاد هم بود اینکه احترام دارم می­گذارم هم مستند به پدر بودن هست هم به استاد بودن چون هر دو اینها لو انفرد لاستقلّ بالعلیة در جایی که دو تا امر باشد دو تا شی باشد که هر کدام آنها در فرض انفراد مستقل بالعلیه هستند اگر اینها با هم جمع بشود مجموع اینها موثر خواهند بود و هر کدامشان جزء العله خواهند بود خب این کلام مرحوم آخوند.

اینجا یک نکته ای را عرض کنم مرحوم آخوند حالا یک اول یک بحثهای توضیحی بدهم بعد وارد اصل بعد بشوم مرحوم آخوند در بحث واجب تخییری این طوری تفصیل قائل شده بود که واجب تخییری دو فرض در آن تصویر دارد **یکی** اینکه امر به احد الشیین به جهت غرض واحدی هست که هر یک از این دو شی آن دو غرض را تامین می­کنند **یا** به جهت غرضین هست که این غرضین در مقام تحقق خارجی با همدیگر تنافی دارند هر کدام از اینها که تحقق پیدا کرد مانع تحقق دیگری می­شود مانع استیفا غرض دیگری می­شود

عرض کنم خدمت شما خب این تصویری که مرحوم آخوند اینجا کرده بود بعد در آن صورتی که غرض واحدی باشد که این غرض به وسیله فعل است هر یک از دو فعل تحقق پیدا می­کند ایشان گفتند که تکلیف در واقع به جامع حقیقی این دو تا تعلق گرفته جامعی که ولو برای ما معلوم نیست ولی به وسیله برهان عقلی ما می­فهمیم که یک جامع حقیقی وجود دارد که تکلیف به او تعلق گرفته به جهت قاعده الواحد لایصدر الا من الواحد اما اگر تکلیف به دو تا هر دو فعل غرض داشته باشند ولی هر کدام غرضش مانع اتیان به غرض دیگری باشد این جا حقیقت وجوب تخییری به سنخ وجوب برمی­گردد وجوب تخییری سنخ خاص وجوبی هست که با آوردن هر فرد آن واجب دیگر ساقط می­شود

اینجا در باب بحث واجب کفایی **اولاً** اینجا در بحث واجب کفایی غرض واحد را مطرح کرده غرضین را اصلاً مطرح نکرده یک مطلب **ثانیاً** در مورد غرض واحد هم قائل به سنخ الوجوب شده در حالیکه در واجب تخییری در غرض واحد قائل به سنخ الوجوب نشده بود قائل به این بود که تکلیف به جامع تعلق می­گیرد جامع حقیقی و امثال اینها این تفاوت به چه جهت هست؟

**سوال اول** این بود که در جایی که غرض واحد هست که این غرض واحد به یکی از این دو فعل متقوم هست یعنی هر دو این فعلها هر کدامشان تحقق پیدا کنند آن غرض را محقق می­کنند در این صورت چرا در بحث وجوب تخییری وجوب را متعلق به جامع گرفته ولی در این بحث وجوب را متعلق به جامع نگرفته بلکه سنخ وجوب قرار داده؟

**پاسخ** مطلب این است که تعلق تکلیف به جامع به هر نحوی از انحا در ما نحن فیه محال است حالا این را اجمالش را می­گویم تفصیلش را بعدتر توضیح می­دهد ببینید فرق واجب تخییری و واجب کفایی این هست در واجب تخییری تردد در مکلَف به است در واجب کفایی تردد در مکلَف است مکلف به می­تواند جامع باشد حالا جامع حقیقی یا جامع انتزاعی هر کدام را شما تصور کنید ولی مکلف نمی­تواند جامع باشد تکلیف حتماً باید به یک فرد معین تعلق بگیرد معقول نیست تکلیف تعلق به جامع مکلفین بگیرد این را توجه بفرمایید این را حالا توضیحش را خواهم داد این که مرحوم آخوند اینجا وارد بحث تعلق تکلیف به جامع نشده چون معقول نیست و واضح است حالا بعداً شاید توضیح داده بشود روشن بشود که این مطلب واضح هم هست و اینکه مرحوم آخوند اصلاً نرفته در این خط به وضوحش واگذار کرده اما چرا ایشان دیگر وجوبین را مطرح نکرده پاسخ مطلب این است که ایشان وقتی در وجوب واحد سنخ وجوب گفت وجوبین هم تکلیفش روشن می­شود دیگه در همان بحث وجوب تخییری یعنی تا جایی که امکان داشته باشد که تکلیف را به یک نحوی از انحاء به جامع متعلَق بگیریم باید ظاهر دلیل را ما حفظ بگوییم تکلیف به جامع تعلق گرفته چون ظاهر دلیل این است که متعلَق تکلیف آن مثلاً در وجوب تخییری احدهماست این هست و این هست چون متعلق تکلیف به عدلین تعلق گرفته به این عدل تکلیف کرده به این عدل هم تکلیف کرده اگر بتوانیم تکلیف را با تعلق به شی معین یا شی مردد تفسیر کنیم خب دیگر به بحث عدل نمی­رسیم به سنخ وجوب نمی­رسیم یعنی اینکه ما تفاوت واجب تخییری را با واجب تعیینی در سنخ الوجوب می­دانیم به دلیل اینکه چیز دیگری نتوانستیم تصویر کنیم ولی اگر بتوانیم تصویر کنیم به او ما متوسل می­شویم یعنی یک طوری تفسیر بکنیم که متناسب با مقام ثبوت دلیل و غرض شی هم باشد بنابراین علتی که ما در بحث وجوب تخییری بحث سنخ الوجوب را فقط در جایی که غرضین باشد مطرح کردیم چون در بحث غرضین چون دو تا غرض وجود دارد مجبور هستیم بگوییم آن تکلیف به این طرف و آن طرف تعلق گرفته بنابراین اگر بخواهد تکلیف به هر دو طرف تعلق گرفته باشد باید سنخ وجوبش فرق داشته باشد ولی در واجب کفایی از اول اصلاً تعلق تکلیف به جامع اشکال دارد بنابراین حتی آن صورتی هم که در واجب تخییری ما به جامع متعلق گرفتیم او را هم می­گوییم نسخ الوجوب یعنی می­خواهم بگویم از بیان مرحوم آخوند در اینجا که در جایی که تکلیف به غرض واحد باشد می­خواهد بگوید فرق بین واجب کفایی و واجب عینی به سنخ الوجوب هست بالملازمه آن مطلب غرضین هم استفاده می­شود غرضین هم در واقع ایشان می­خواهد فارغ بین واجب کفایی و واجب تخییری را بگوید یعنی در آنجایی که ما در واجب تخییری قائل به تفاوت سنخی نشدیم و آن را به جامع برگرداندیم آن جا در اینجا به سنخ الوجوب برمی­گردد آنجایی که قائل به سنخ شدیم که حکمش روشن است کان به وضوحش واگذار کرده که اگر ما در صورتی که غرض واحد باشد تفاوت به سنخ الوجوب دانستیم در جایی که غرضین باشد که واضحتر است یعنی همان نکته ای که در واجب تخییری می­آید آن نکته این را به سنخ الوجوب متعلق گرفتند که آن نکته این است که تک تک اینها متعلق غرض هستند چون تک تک اینها متعلق غرض هستند بنابراین باید یک سنخ وجوبی باشد که هر کدام از اینها که اتیان کرد به دلیل اینکه دیگر نمی­شود غرض دیگری را آورد سقوط تکلیف تحقق پیدا کند یعنی خلاصه کلام من این است که اختصاص ندارد تحلیل وجوب کفایی ایشان به اینکه سنخ وجوب خاص هست به صورتی که غرض واحد باشد در جایی که غرضین باشد همین را ایشان می­خواهد بگوید ولی آن واضح است یعنی از بیان ایشان در وجوه تخییری این مطلب است همان نکته ای که در وجوب تخییری ایشان قائل به سنخ الوجوب شد در جایی که غرضین هست اینجا همان هم می­آید اینجا ممیزش با وجوب تخییری را دارد بیان می­کند یعنی آن صورتی که در وجوب تخییری ایشان قائل به سنخ الوجوب نشد و قائل به این شد که واجب تخییری به وجوب جامع بازمی­گردد می­گوید اینجا دیگر به وجوب جامع نمی­توانیم بازگردانیم باید اینجا را وجوب تخییری قائل بشویم خب این عرض کنم توضیحی است برای فرمایش مرحوم آقای آخوند.

مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول بحث را که شروع کردند ابتدا یک مقدمه ای را بیان کردند آن این است که اصلاً آیا تکلیف باید یک نوع تعلقی به مکلف داشته باشد یعنی یک نحو ارتباطی، یعنی یک امر اضافی هست که طرف اضافه آن مکلف است همچین چیزی است می­گوید ممکن است ما بگوییم شخصی بگوید تکلیف ابراز اراده مولاست اراده مولا لازم نیست به یک مکلفی تعلق بگیرد لازم نیست به یک مکلفی تعلق بگیرد بنابراین این اراده مولا نیازی بنابر وقتی که لازم نیست به مکلف تعلق بگیرد بحث از اینکه متعلق وجوب کفایی چه هست این بحث بحث لغوی هست

بله اگر گفتیم تکلیف به داعی محرکیت هست به داعی بعث و ایجاد داعی هست ایجاد داعی متعلق می­خواهد مکلَف می­خواهد ایجاد داعی در مکلف برای اتیان مکلفٌ به در واقع یک اضافه سه طرفه است بین مکلِف، مکلَف، مکلَفٌ به چون جنبه بعث دارد بعث، اضافه بین باعث و مبعوث و مبعوث علیه هست این بنابراین بعد بحث را دنبال کردند.

حالا من قبل از اینکه بحث را دنبال کنم می­خواهم ببینیم آیا واقعاً اگر ما تکلیف را صرفاً ابراز اراده دانستیم آیا این ابراز اراده دیگر مکلف نمی­خواهد پاسخ مطلب این است که ابراز اراده چون به فعل مکلف تعلق بگیرد اراده تحقق فعل مکلف است دیگه بحث این طوری باید بکنیم که آیا فعل این مکلف به خصوصه متعلق اراده است یا فعل آن مکلف متعلق اراده است یا جامع اینها متعلق اراده است و یا احدهما یعنی دقیقاً همین بحث بحث از حقیقت وجوب کفایی اینجا هم مطرح می­شود یا بحث بگوییم به هر یک از فعلها تعلق گرفته به شرطی که فعل دیگر تعلق نداشته باشد اراده اراده به فعل الغیر است باید دید فعل کدام مکلف فعل این مکلف فعل آن مکلف اراده پا در هوا که نیست اراده مراد می­خواهد مرادش هم فعل مکلف است فعل کدام مکلف مکلف اول مکلف دوم اینکه ایشان می­خواهند بگویند که اگر ما تکلیف را ابراز اراده دانستیم اصلاً دیگر این بحث لغو است و نیازی به این بحث نداریم و امثال اینها نه این طور نیست باز هم نیاز به این بحث داریم و این بحث را باید مطرح کنیم

حالا عرض می­کنم از جهاتی ممکن است ما بگوییم بعضی از البته احتمالات بنابر اینکه تکلیف متعلق به اراده باشد ممکن است ما بگوییم وجود دارد که در صورتی که تکلیف را متعلق به اراده ندانیم آن نیاید حالا من این را بعداً توضیح می­دهم خب حالا اجازه بدهید توضیح در مورد اینکه تفاوت بین این که حقیقت تکلیف را ابراز اراده بدانیم یا حقیقت تکلیف را بعث بدانیم آن را به بعد واگذار کنیم بحث را ابتداءً روی همین محور ببریم که تکلیف بعث است که ظاهر تکلیف هم همین است تکلیف بعث است. بنابر مبنای ابراز اراده بعداً بحث کنیم و فرقش را با این مبنای متعارف بیان کنیم

خب بنابراین که تکلیف بعث باشد صحبت سر این هست که آیا بعث در وجوب کفایی یک سنخ خاص وجوب هست این احتمالی که مرحوم آخوند مطرح کرده آقای روحانی می­گوید ما در بحث وجوب تخییری اشکال کردیم که نمی­تواند سنخ وجوب باشد آن اشکال اینجا هم می­آید آن اشکال اینجا هم می­آید فلانعید حالا من یک اشاره اجمالی به اشکال ایشان در سنخ الوجوب در بحث وجوب تخییری عرض بکنم ببینیم اصلاً آن اشکال ایشان وارد هست یا وارد نیست و اگر هم وارد باشد ملازمه دارد بین اینکه آن اشکال آنجا وارد بشود و اینجا وارد نباشد یا ملازمه ندارد

خب ایشان در بحث واجب تخییری دو تا اشکال می­کنند به بیان مرحوم آخوند یکی وجداناً ما می­فهمیم تکلیف واحد هست بنابراین تحلیل شما که می­گویید دو تا تکلیف هست این با وجدان ما منافات دارد این یک مورد اولاً این را ببینیم اصلاً درست هست که بالوجدان تکلیف واحد فهمیده می­شود ما سابق اشاره کردیم که اگر هر دو عدل در دلیل واحد وارد شده باشد هر دو عدل بله وجداناً انسان یک تکلیف می­فهمد ولی اگر هر دو عدل در یک دلیل وارد نشده باشد در دو دلیل وارد شده باشند در یک دلیل گفته تصدق علی ستین مسکینا در یک دلیل گفته که اعتق رقبة آیا باز هم وجداناً تکلیف واحد ما می­فهمیم نه تکلیف واحد فهمیده نمی­شود بنابراین ما ممکن است از جهت اثباتی بین موارد فرق بگذرایم بین جایی که در دلیل واحد باشد یا در دلیلین باشد این یک نکته.

نکته دوم اینکه حالا اگر ما در بحث وجوب تخییری گفتیم که وجداناً تکلیف واحد است آیا در وجوب کفایی هم که مکلف ما دو نفر هستند همچین امر وجدانی داریم به نظر می­رسد نه در وجوب کفایی وجدان ما در این نیست که حتماً یک تکلیف است نه دو نفر هستند هر کدامشان یک تکلیف مستقل خودشان را دارند اینکه بگوییم وجداناً عرف درک می­کند که یک تکلیف است نه دو تکلیف است یک تکلیف مربوط به این مکلف است یک تکلیف مربوط به این مکلف است تعدد مکلف در تعدد تکلیف عرفاً دخیل بودن أو با کاملاً هست جایی که مکلف به دو تا عدل دارد حالا شما ممکن است بگویید وجداناً تکلیف را متعدد نمی­کند تعدد مکلفٌ به ولی تعدد مکلف اینکه ما بگوییم تکلیف را دو تا می­کند کاملاً عرفی هست و اگر نگوییم اصلاً عرفاً آدم بالوجدان می­فهمد که دو تا تکلیف است نه یک تکلیف لااقل آن طرفش وجدانی نیست یکی این اشکال که ایشان آنجا مطرح می­کردند اولاً خودش در همه موارد نمی­آید در بعضی موارد می­آید ثانیاً اگر هم بیاید اختصاص دارد به وجوب تخییری در مورد وجوب کفایی خلاف وجدان بودن تحلیل مرحوم آخوند اصلاً جایی ندارد این یک اشکال.

اشکال دوم باشد ان شاءالله شنبه مطرح می­کنیم حالا این بحث را ملاحظه بفرمایید بحث وجوب کفایی را ببینیم چطوری باید وجوب کفایی را دنبال کنیم اجمالاً عرض بکنم به نظر می­رسد بحث وجوب کفایی کاملاً از بحث وجوب تخییری متفاوت است این طوری نیست که ما هر مبنایی که آنجا انتخاب کنیم باید اینجا هم مشابه آن انتخاب کنیم نه اینها کاملاً تفاوت دارد حالا بعداً در توضیح مطلبش هم عرض کردم آقای روحانی آنجا به احدهمای مردد بازگردانده مکلف به را اینجا هم همان را خواسته دنبال کند ذکر خواهیم کرد که این دو تا مدلش فرق دارد نمی­شود حرفی که آنجا زدیم اینجا هم همین حرف را بعینه پیاده کرد و مدل بحث فرق دارد حالا توضیحش را ان شاءالله شنبه

**و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد .**